

ارتباطات و فلسفه درد

هادي خانيكي

وقتي يكشنبه ۲۸ فروردين ماه از زیرزمین بخش شیمی‌درمانی بیمارستان پارس، روایت ابتلا به سرطان پانکراس و آغاز نخستین دوره شیمی‌درمانی‌ام را نوشتم، پنجره‌های ارتباطی جدیدی به روی گفت‌وگو باز شد. چهره مهربان و مصمم دکتر سیاوش منصوری و دکتر پیام آزاده، نظم و ادب و برخورد مسوولانه کادر پرستاری و خدمات بخش و بیمارستان و رویارویی شجاعانه و شوخ‌طبعانه دخترانم، این نوید را می‌داد که می‌توان بی‌واهمه، قدم در راه گفت‌وگو بر سر سرطان نهاد و حتی در اتاق عمومی بیمارستان هم به گفت‌وگو بر آن پرداخت. نوشته بودم: «درد که کسی را نمی‌کشد» و در قالب آن «جستار روایی» مساله پیچیده، هراس‌آمیز و رازآلود سرطان را به پدیده‌ای معمولی با بیم‌ها و امیدهای عادی و ممکن تبدیل کردم، کار خاصی نکردم، هیچ پروژه‌ای در نظر نداشتم، تنها به این صرافت افتادم که چندین تجربه ارتباطی و معرفتی را برای این روزها بیازمایم:

۱- پیش از این دشواری معقوله «انگ و استیگما» را به خصوص در بیماری‌های روانپزشکی تجربه کرده بودم و از 10 سال گفت‌وگو با پزشکان و روانپزشکان و جامعه‌شناسان و ارتباط‌گران آموخته بودم که چگونه انگ‌ها و برجسبها یا استعاره‌ها و پیش‌فرضها، کار درمان بیماری‌ها را پرهزینه و سخت می‌کنند، گفتم فراتر از انگ و روان و رسانه به میدان نویی هم وارد شوم.

۲- همه‌گیری بیماری کرونا و نقش مخرب اینفودمی - اطلاعات مبتنی بر شبه‌علم و ضد علم- در این سال‌های اخیر برای دست‌اندرکاران حوزه‌های علوم پزشکی و علوم اجتماعی و انسانی و ارتباطات سلامت درس‌های فراوان دارد که شاید مضمون مشترك آنها ضرورت پرهیز از تخیل و توهم و قرار درباره بیماری به عنوان علم باشد.

۳- فراتر از این دو، فصل مشترك‌هایی میان تجربه‌های ارتباطی من با جهان زیست‌های پیشین اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هم وجود داشت، بنا به آن زیست‌ها مناسب‌تر دیدم از سرطان نترسم و دیگران را نیز از آن نترسانم و با بهره‌گیری از لطف و اراده خداوند به توان گسترش یابنده انسان و قدرت نهفته روابط اجتماعی تکیه کنم. می‌دانستم زیستن از نوعی دیگر و به تعبیر رایج امروز، پارادایم شیفت یا

چرخش زندگی، برای من شکل گرفته است. به این اعتبار، تصویر زندگی سرطانی، تصویر پایان همه آرمان‌ها، آرزوها، کنش‌ها و تکاپوها برای هر کس نیست، پس باید به پیگیری همه آنها در موقعیتی دیگر و شرایطی متفاوت اندیشید.

4- زندگی سرطانی، زندگی در فروبستگی‌ها و ناامیدی‌ها نیست. ورود به دنیایی از تفاوت‌ها و توانایی‌ها است. گمان می‌کنم، آن سخن که در مدخل جهان زیست سرطانی نوشتم، بخشی از واقعیت جهان جدید ما باشد. به واقع در این يك هفته دیدم: سرطان کسی را نمی‌کشد. آمارهایی از سرطان و بهبود، وقتی دیدنی است که کسی در جایی به انتظار و امید بهبود آن نشسته باشد. در این روزها و شب‌ها من این انتظار و امید را در دور و نزدیک خود دیدم. آنها که بی‌شائبه مهر می‌ورزیدند و دعا می‌کردند، گویی منظومه بی‌انتهای و توانمندی بودند که مرا به امید و تلاش در راه غلبه بر بیماری، ترغیب و مجهز می‌کردند.

5- همچنان به توانش گفت‌وگو و معجزه‌های آن گفت‌وگو باور دارم و کاش می‌توانستم، تجربه‌هایم را در این باب حتی در بیمارستان مدون کنم، آن روز یکشنبه که یکی از مفیدترین صورت‌بندی‌های گفت‌وگو با پزشکان در باب دغدغه‌هایی برای آینده ایران در اتاق عمل شکل گرفت، من بر ضرورت پیشبرد آن در سطوح مختلف جامعه راسخ‌تر شدم. گمان می‌کنم نیازمند عمیق‌تر دیدن دنیا‌هایی هستم که پیش از ورود به آنها برای‌مان ترسناک و هول‌آور بودند. دنیای سرطانی زیستن از جمله این دنیاها است. شاید بهتر باشد که این دنیاها را جور دیگری ببینیم و از جهان‌های اخلاقی و حضوری که از آنها غافل مانده‌ایم، ذخیره و پشتوانه بگیریم. فلسفه درد آرنه یوهان وتلسن (vetlesen) فیلسوف معاصر نروژی در این زمینه خواندنی است که از تصورناپذیری زندگی بدون درد، سخن می‌گوید و هم از چگونگی تاب آوردن در برابر آن زندگی، به تعبیر او: «حضور درد برای هر کسی فرق می‌کند، اما آنچه بین همه انسان‌ها مشترك است، این است که همه عملاً در معرض درد هستیم... نسبت خود با درد چیزی نیست که بتوان آن را منحصر بر اساس خود آن فرد، تعیین کرد. جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم و عصری که به آن تعلق داریم، هر يك از ما را به واژگان و معیارهایی مجهز می‌کند که به وسیله آن در مورد درد با هم گفت‌وگو کنیم و جوانب آن را بسنجیم...»